

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۲۹.۰۷.۱۰

## "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

### جلد اول

به ادامه گذشته:

جفا های پاکستان در همینجا پایان نیافت، بلکه دربخش دیگری نیز دست به تخریب و جلو گیری زد و آن اینکه به افراد و افسران مجرب و وطنپرست اردوی افغانستان که خود شان را از زیر یوغ استعمار روس و رژیم دست نشاندۀ آن رهانیده و با تحمل هزاران مشقت به خاک پاکستان پناهنده میشدند تا در پروسۀ جهاد و مبارزۀ مسلحانه علیه اشغالگران سهم بگیرند، نه تنها اجازه فعالیت سیاسی - نظامی نمی داد، بلکه آنها را پس از شناسائی، دستگیر نموده تحت تحقیق، فشار، تعذیب و شکنجه قرار میداد. آنعده از افسران اردوی افغانستان را که به هیچصورت حاضر نمیشدند به سؤالهای استخباراتی مقامات پاکستانی پاسخ "مطلوب" دهند و یا مطمئن میشدند که آنها حاضر نیستند راز های نظامی و کشوری را افشاء نمایند، بداخل زندان میفرستادند. لہذا، تعداد زیادی از این افسران وطنپرست افغانستان، به زندان های راولپندی، پشاور، اتک، دیره اسماعیل خان و سایر محابس پاکستان افکنده شدند که هیچ منبعی سراغ نمیشد تا در اطراف زندگی و سرنوشت آنها بیندیشد.

یکی از افسران ورزیده اردوی افغانستان که به اساس خواهش خودش، از تذکر اسم وی در اینجا منصرف میشوم، به نگارنده حکایت کرد که:

" در یکی از قطعات اطراف شهر کابل خدمت میکرد و از اشغال وطن توسط قشون روس سخت غمگین بود و آمادگی داشت همه نیرو و استعدادش را در راه طرد اشغالگران به کار گیرد، مشروط برآنکه زمینۀ مساعد فراهم شود. بعد از تفکر و اندیشۀ زیاد چنین فیصله کردم که نخست باید کار رسمی و امتیازات متعلق بدان را منیحت اعتراض علیه موجودیت قشون روس در مملکت خود ترک داده رهسپار کشور مسلمان و همسایۀ خویش (پاکستان) شوم و از آنجا به اثر تماس و همکاری با احزاب اسلامی مستقر در خاک پاکستان، دست به مبارزه و جهاد بزنم. یکی از روز های سردخانی بود که سفرم را به سوی پاکستان آغاز کردم. راه هرچند پرخطر و پر مشقت بود، لیک من امید بزرگی به دل داشتم و با خود می گفتم وقتی به منزل برسم، آنچه در ید اختیار دارم، با همکاری در راه

وطن عزیزم دریغ نخواهم کرد. اما افسوس که آنهمه شور و امید مرا در پاکستان کشتند و هرگز به منزل مقصود نرسیدم. هنوز دو سه روز بیشتر را در یکی از مهمانخانه های اجاره نئی شهر پشاور سپری نکرده بودم که دو نفر از پشتونهای پاکستانی با لباس های افغانی به داخل مهمانخانه آمده به لهجه پشتوی پاکستانی گفتند شما را کار داریم. در همین اثنا، دو نفر از کارکنان مهمانخانه با قیافه های ناشی از ترس و استهفام در عقب این دو، ولی دورتر ایستاده و به من نگاه میکردند. همین منظره موجب شد تا درک کنم که این دو نفر، اعضای استخبارات پاکستان هستند. به آنها گفتم با من چه کار دارید؟ یکی از آنان باز هم به پشتو و لهجه خاص خودش گفت:

"برادر! چند دقیقه همراهت گپ می زنیم، برخیز که بریم"، در قیافه های شان یکنوع جدیت و در درون شان یک خشونت فرو خفته را خواندم و فهمیدم که اگر بیشتر تعلق کم آنها مرا به زور با خود خواهند برد. بنابراین، از جا برخاسته و با ایشان حرکت کردم، همینکه پا به خارج از محوطه مهمانخانه گذاشتم، دیدم دو نفر دیگر نیز با یکعزاده موتر شخصی منتظر هستند و تا چیزی بگویم، به سرعت مرا به داخل موتر انداخته چشمانم را بستند. رنجها و مصیبت های اساسی من از همین روز که ماه های اکتوبر یا نوامبر سال ۱۹۸۱ بود، آغاز شد. این همان آی. اس. آی بود که مدت های طولانی مرا مورد استنطاق و تعذیب و تهدید قرار داد. کسی از سرنوشت من اطلاعی نداشت. همسر و فرزندانم به این دل خوش بودند که اگر ترک وظیفه و خانواده نموده ام، باز با انرژی تازه برای خدمت مادر وطن بر خواهم گشت. آنها نمی دانستند که شبکه استخبارات پاکستان بلائی است که انرژی، امید و اراده افغان های آزاده و وطنپرست را زایل میکند. مدت دو ماه تحت مراقبت شدید و سؤال و جواب صاحب منصبان آی اس آی قرار داشتم. آدمهایی با لباس های ملکی با رنگ های نسبتاً تیره و بروت های کوتاه یا نوک تیز و ظاهراً پشتو زبان و با حرکات نسبتاً مضحک و گاه جدی و مؤقر می آمدند و می رفتند. وقتی مرا مورد سؤال قرار میدادند، چنان انتظار داشتند که گویا من داستانهای بی سر انجامی از امور نظامی افغانستان دارم که باید برایشان تعریف کنم. مثلاً، آنها می پرسیدند "تو که صاحب منصب افغان هستی و بدون پاسپورت و ویزه داخل خاک پاکستان شدی، باید مجازات شوی، اما اگر ثابت بسازی که خیر خواه پاکستان هستی، از مجازات تو صرف نظر خواهد شد". وقتی از آنها می پرسیدم که مقصد تان از این سؤاها چیست؟ میگفتند "باید برای ما بگوئی که دقیقاً در کدام قطعه اردوی افغانستان کار میکردی؟ چند سال در آن قطعه کار کردی؟ رتبه ی اصلی ات چیست؟ چه نوع سلاح و مهمات جنگی در اختیار داشتید؟ چه تعداد صاحب منصب در آن قطعه کار میکردند؟ اسامی و رتبه های آنها چه بود؟ چه تدریس میکردید و چه پلان داشتید و . . . و . . . آنگاه که عصبانی شده می گفتم این سؤاها چه ربطی به شما دارد؟ و باز، من قبلاً سوگند یاد کرده ام که اسرار عسکری وطنم را به هیچ کس نگویم، من اینجا آمده ام تا دوش به دوش هموطنان دیگر خویش جهادکنم و . . . میگفتند "پس معلوم میشود که خیر خواه پاکستان نیستی. یا ترا دو باره به مؤظفین سرحدی افغانستان تسلیم میدهیم و یا باید در زندان بمانی. چونکه جاسوس میباشی . . ."

مختصر اینکه مدت سه سال را بدون کوچکترین تقصیر و گناه، با بدترین وضعی در زندان دیره اسماعیل خان ماندم و در ختم سه سال (اواخر سال ۱۹۸۴ میلادی) به صورت بسیار نا جوانمردانه مرا به دست مسؤلین سرحدی حکومت کابل سپردند که بعد از آن داستان درد انگیز دیگری دارم. بلی! گناه من نزد آی. اس. آی آن بود که اسرار نظامی وطنم را فاش نکرده و تطمیع نشدم. باید این نکته را نیز یاد آوری کنم که در طول مدت سه سال حبس، صدها افغان بیگناه مانند خودم را دیدم که رنج تحقیر و زندان پاکستانی ها را می کشیدند.

آری! حکومت پاکستان، به اساس همان ستراتیژی تعیین شده قبلی اش، چهار چوب خاص و سنجیده شده نئی برای جهاد و نتایج آن درست کرده بود. حکومت پاکستان آرزومند بود از هنگامه جهاد ضد روسی مردم افغانستان،

بزرگترین سود مالی و سیاسی را بر دارد و نیز آرزو داشت قشون روس در افغانستان بشکند و حکومت دست نشانده آن سقوط نماید. اما، به هیچ صورت آرزو نداشت پیروزی جهاد منجر به آزادی و آبادی افغانستان گردد و یک دولت مستقل ملی در کابل روی کار آید. به همین دلیل، صاحب منصبان و افراد نظامی افغانستان را که دارای نظم نسبی، روحیه ملی و استعداد سوق و اداره نیروهای جنگی بودند، هم زیر فشار روحی و سیاسی قرار میداد و هم مانع اشتراک شان در جهاد میگردد، همانطوریکه سایر افراد و عناصر فهیم، ملی و وطندوست را به اشکال ظالمانه ای تهدید و ترور مینمود.

عبدالرحمن (پژواک)، یکی از شخصیت های ملی، ادبی و سیاسی شناخته شده در حلقات دیپلماتیک جهان بود که حاضر نشد با رژیم دست نشانده روسها در افغانستان همکاری نماید. وی ترجیح داد به پاکستان مهاجرت نموده صدای مردم دردمند افغانستان را از طریق فعالیتهای سیاسی- تبلیغاتی به گوش مردم دنیا برساند، ولی همین که در سال ۱۹۸۲ م وارد پشاور شد، منسوبین آئی. اس. آی او را به مثابه "شخص نا مطلوب" اعلام نموده و زیر نظارت و فشار قرار دادند. (پژواک) مدت چهل روز فشار های روحی ناشی از اقدامات پولیسی و استخباراتی آن کشور را تحمل کرد، ولی تسلیم خواست آن دستگاه دشمن کیش نشد تا آنکه روی مجبوریت، رهسپار ایالات متحده امریکا گردید.

در سال ۱۹۹۵ میلادی، (آی. اس. آی) طرح قتل قومندانان مربوط به (شورای نظار) را میریزد و از طریق حزب اسلامی آنرا عملی میکند. انگیزه طرح و اقدام چنین بود که وقتی تصمیم روسها مبنی بر ترک افغانستان علنی تر میگردد، احمد شاه (مسعود) اتحاد جبهات و قومندانهای سمت شمال کشور را زیر نام "شورای نظار" به وجود آورد تا الترنتیفی شود بعد از خروج قشون روس و سقوط رژیم دست نشانده آن در کابل. این همان چیزی بود که حکومت پاکستان را سخت نا راحت میساخت. چون با طرح و پلان اصلی و اساسی آئی. اس. آی مطابقت نداشت و یا لاقلاً دستور مستقیم از دستگاه مذکور حاصل نشده بود، بنابراین، بعد از اخذ راپور مبنی بر تدویر کنفرانس قومندان های "شورای نظار" در فرخار مربوط ولایت تخار، گروههای مسلح حزب اسلامی گلبدین به قومندانان شخصی به نام "سید جمال" در اطراف "تنگی فرخار" کمین میکنند. زمانیکه کنفرانس پایان می یابد و قومندانها رهسپار مناطق مربوطه خویش میشوند، به تعداد سی تن آنان در همان "تنگی" به دام افتاده قتل عام میشوند. این اقدام، علنی ترین اقدام قاتلانۀ " جوانان مسلمان " علیه یکدیگر و کین توزانه ترین عمل شبکه استخبارات پاکستان علیه هر نوع اتحاد در داخل افغانستان بوده است.

در سالهای بعد از سقوط رژیم دست نشانده روسها که زد و خورد خونین میان احزاب جهادی و راکت باران حزب اسلامی گلبدین از چهار آسیاب بالای ساکنان شهر کابل به شدت ادامه داشت. گزارشاتی انتشار یافت مبنی بر اینکه پاکستان به اندازه چندین کیلو متر سرحد را به داخل خاک افغانستان کشانیده است و متعاقب آن " پاکستان پُست" در شماره ۱۱ مورخ هفتم ماه سپتامبر ۱۰۹۵ میلادی خویش تحت عنوان " چهار منطقه سرحدی به پاکستان ملحق گردید"، چنین نوشت: " چهار منطقه سرحدی بنام های لعل پوره، کامه، براوره و معزی چته در نواحی مهمند اجنسی به خاک پاکستان ملحق شد که مردم میتوانند از آنجا و از شاهراه عمومی به جلال آباد بروند. حاجی عبدالرحمن در تشویق مردم برای الحاق به پاکستان نقش اساسی داشته است. وی با استفاده از پول حکومتی در آن مناطق به احداث سرک و تأمین آب آشامیدنی اقدام نمود و به اثر همین کارها، مردم آن مناطق ترجیح دادند به عوض افغانستان، متعلق به پاکستان باشند. در آنجا پول افغانی رایج بود، ولی اکنون پول پاکستان در چلند است. . . بعد از اعلام وفاداری مردم به پاکستان، موقعیت دفاعی پاکستان در آنجا بسیار مستحکم گردیده است. "

بُریده نشریه " پاکستان پُست " به زبان اردو که ترجمه آن در بالا تقدیم شد، غرض آگاهی بیشتر هموطنان ما در اینجا درج میگردد:  
ادامه دارد